روزنامه شرق

علوم انسانی، بار برزمین‌مانده کشور است

آموزش‌وپرورش در دام حباب نخبه‌پروری

اعظم پویان: «سال‌هاست که کشورهای جهان سوم مرکز تولید نخبه‌های مهندسی کشورهای اروپایی و آمریکایی شده‌اند؛ اما دانش‌آموزان خودشان علوم انسانی می‌خوانند تا سرنخ امور همیشه دست خودشان باشد». این صحبت‌های «محمدمهدی نائبی»، یکی از استادان شناخته‌شده دانشکده برق دانشگاه صنعتی شریف، است. بسیاری وی را به‌عنوان کارآفرین فعال می‌شناسند. وی در سال ۶۳ نفر اول کنکور می‌شود و به سبک و سیاق همه شاگرد اول‌های کنکور، بهترین رشته و دانشگاه زمان خود را انتخاب می‌کند. این برتری رتبه در دوره‌های فوق‌لیسانس و دکترا نیز تکرار می‌شود. وی در سال ۹۵، مدیر منتخب اقتصاد مقاومتی در کشور شده و استاد نمونه دانشگاه صنعتی شریف است؛ اما حالا بعد از این همه سال و این همه موفقیت، وقتی پای صحبت‌هایش می‌نشینی، از حسرت «علوم انسانی» نخواندنش می‌گوید. نائبی می‌گوید: «من وقتی متوجه شدم مهندسی مشکل کشور نیست و مشکل جای دیگری است که برای من بسیار دیر شده بود. من وقتی دانشجوی دکترا بودم، به این نتیجه رسیدم که خلأ کشور من این است که اقتصاددان، مدیر، جامعه‌شناس و روان‌شناس باهوش و مستعد کم داریم. دیدم برای من خیلی دیر است که تمام سابقه‌ام را صفر کرده و دوباره از اول شروع کنم. در نتیجه، سعی کردم در همان دانشگاه خودم با دانشجویانی که تازه اول راه بودند، صحبت کنم که اگر علاقه‌ای به علوم انسانی دارند، در ادامه مسیر و در مقاطع بالاتر آن مسیر را ادامه دهند». دغدغه این روزهای محمدمهدی نائبی، تأسیس بنیادی در حمایت از رشته علوم انسانی است؛ بنیادی که هر سال به تعدادی از دانشجویان علوم‌انسانی‌خوانده‌ای که از دانشگاه‌های خوب دنیا پذیرش گرفته‌اند؛ اما در تأمین هزینه‌هایشان مشکل دارند، کمک می‌کند تا آنها نیز مانند مهندس‌ها به بهترین دانشگاه‌های دنیا بروند و تحصیل کنند.

چه شد که سال ۶۳ بعد از کسب رتبه اول کنکور، رشته الکترونیک در دانشگاه شریف را انتخاب کردید؟

سال ۶۳ وقتی انتخاب‌رشته می‌کردم، ۱۷ سال داشتم؛ چون یک سال جهشی خوانده بودم. در شهرستان بودم و اطلاعاتی از اینکه دیگران چه می‌زنند و چه رشته‌هایی بورس است، نداشتم؛ ولی چون از همان دوره راهنمایی به الکترونیک علاقه داشتم، با اصرار زائدالوصفی رشته‌ام را الکترونیک زدم. الان می‌دانم بین رشته مخابرات، الکترونیک و کنترل خیلی تفاوتی نیست. در سال‌های بعد، پذیرفته‌شدگان در کنکور با عنوان رشته برق به دانشگاه وارد می‌شدند و دانشجوها در سال سوم رشته‌شان را تعیین می‌کنند. من در زمان انتخاب‌رشته آن‌قدر ناآگاه بودم که رشته‌هایی را که انتخاب کرده بودم، به ترتیب از الکترونیک شریف شروع می‌شد تا الکترونیک یک دانشگاه خیلی دورافتاده و بعد دوباره رشته مخابرات شریف را زده بودم.

بقیه هم‌کلاسی‌های شما نیز بر اساس علاقه انتخاب‌رشته کرده بودند؟

در همان سال‌ها متوجه شدم خیلی از دانشجوها برق یا الکترونیک را انتخاب کرده‌اند؛ بدون اینکه چیزی درباره آن بدانند. در واقع فقط بر اساس اینکه همه می‌زنند و لابد خبری هست، انتخاب می‌کنند. یک فرهنگ عجیبی بین ما هست و آن این است که هرجا صف باشد، همان‌جا تجمع می‌کنیم و فکر می‌کنیم خبری است و باید همان را انتخاب کنیم؛ گویی هرچه صفی باشد، شیرین می‌شود. متأسفانه فرهنگ تقلید و از روی دست هم نگاه‌کردن، بسیار در ما رواج دارد و در نتیجه چیزی را انتخاب می‌کنیم بدون اینکه شناختی از آن داشته باشیم یا علاقه‌ای به آن داشته باشیم. بعد از چند صباحی که دانشجو به این رشته‌ها می‌آید، متوجه می‌شود آنچه به آن علاقه داشته، نیست و به سمت تغییر رشته می‌رود.

گاهی افرادی که فنی می‌خوانند، بعد از مدتی به رشته‌هایی غیر از رشته خودشان ازجمله علوم انسانی علاقه‌مند شده و تغییر رشته می‌دهند. این تمایل برای تغییر رشته در شما هم بود؟

من وقتی متوجه شدم مهندسی مشکل کشور نیست و مشکل جای دیگری است که برای من بسیار دیر شده بود. من وقتی دانشجوی دکترا بودم به این نتیجه رسیدم که خلأ کشور من این است که اقتصاددان، مدیر، جامعه‌شناس و روان‌شناس باهوش و مستعد کم داریم. دیدم برای من خیلی دیر است که تمام سابقه‌ام را صفر کرده و دوباره از اول شروع کنم. در نتیجه سعی کردم در همان دانشگاه خودم با دانشجویانی که تازه اول راه بودند، صحبت کنم تا در ادامه مسیر و در مقاطع بالاتر اگر علاقه‌ای به علوم انسانی دارند، آن مسیر را ادامه دهند. در واقع ما به لحاظ کمیت از رشته‌های مهندسی در کشور اشباع شده‌ایم. بالغ بر ۲۵۰ هزار مهندس در سال تولید می‌کنیم که اصلا برای این تعداد شغل نداریم. از نظر کیفیت نیز درباره دانشگاه‌های برتر کشور می‌توانم بگویم سطح کیفی فارغ‌التحصیلانی را که می‌پرورانند، می‌توان با بهترین کشورهای دنیا قیاس کرد؛ طوری‌که وقتی فارغ‌التحصیلان آنها به بهترین دانشگاه‌های دنیا می‌روند، واقعا با استقبال شدید از سوی آنها مواجهند. می‌گویند بهترین فارغ‌التحصیلان مهندسی برق در جهان را دانشگاه صنعتی شریف می‌پرورانند. مسئله اینجاست که چرا عصاره دانش‌آموزان‌مان و آن یک‌دهم درصد برترشان که بهترین استعداد کشورند، باید به دانشگاه‌های خاص بیایند و مثلا در رشته برق ادامه تحصیل دهند. در واقع این نبود تعادل را در هیچ جای جهان نمی‌بینید؛ اینکه استعدادهای برتر یک کشور فقط بخواهند مهندسی و پزشکی بخوانند و در میان این تعداد هم به صورت نامتعادلی فقط به سمت یکی، دو گرایش از این رشته‌ها تمایل باشد. این ایجاد فاجعه می‌کند و اشتباه محض است. اگر دانش‌آموزان مستعد به اینکه چطور می‌توانند تأثیرگذار باشند و اثر ماندگارتری در کشور ایجاد کنند، توجه ویژه‌ای داشته باشند، باید بدانند که بار زمین‌مانده کشور مهندسی نیست؛ بلکه علوم انسانی است.

به نظر شما چه می‌شود که دانش‌آموزان مستعد به سمت رشته‌های فنی و مهندسی یا پزشکی تمایل بسیار زیادی پیدا کرده‌اند؟

جوزدگی و بی‌توجهی به حقایق باعث این موضوع است. می‌تواند مسئله درآمد برایش مهم باشد که البته امر طبیعی است؛ اما در کشور ما شفافیت در آمار متوسط حقوق‌ها وجود ندارد. در اروپا و آمریکا آمار متوسط حقوق مشاغل مختلف مشخص است. در واقع هر فردی می‌داند وقتی پزشک، مهندس، حسابدار یا... باشد، چه مقدار درآمد دارد. در ایران این اطلاعات برای جوان ۱۸ساله‌ای که انتخاب‌رشته می‌کند، وجود ندارد. در واقع معیار انتخاب این رشته‌ها این است که چون همه انتخاب می‌کنند، ما هم انتخاب می‌کنیم. ممکن است مبتنی بر علاقه انتخاب نکند یا حتی بعدها حقایقی را در جامعه بداند و به این نتیجه برسد که راه را اشتباه آمده است.

سال‌ها افراد هجوم بردند به رشته‌های مهندسی و این رشته‌ها اشباع شد و حقوق مهندس‌ها نسبت به متوسط جامعه پایین آمد. سپس گرایش‌ها به سمت رشته پزشکی رفت. در آن رشته هم مشکل خودش را ایجاد می‌کند. مسئله این است که ۲۰ سال وقت صرف می‌شود تا جامعه متوجه شود یک رشته‌ای اشباع شده و رشته‌های دیگری هستند که فرصت بهتری برای کار و کسب درآمد دارند. این مسئله می‌تواند در زمان کوتاه‌تری اتفاق بیفتد؛ به شرط اینکه شفافیت درآمد هر طبقه شغلی وجود داشته باشد و آمارش در دسترس باشد.

به‌تازگی دانشجویی را در دانشگاه شریف داشتیم که سال آخر برق شریف بود و برگشت دوباره کنکور تجربی شرکت کرد و رتبه اول پزشکی شد. در واقع با توجه به عوامل مختلفی که در ارتباط با حمایت از بحث سلامت و... اتفاق افتاده است، درآمد پزشک‌ها نسبت به سایر اقشار تحصیل‌کرده به‌طور بی‌رویه‌ای بالا رفت و فرد نخبه می‌داند که وقتی پزشک شود، فردی معمولی نخواهد بود و همین در حقوقش چقدر تأثیر دارد به این نتیجه می‌رسد راه را اشتباه آمده است. در فارغ‌التحصیلان برق شریف کسی را می‌شناسم که با معدل پایین فارغ‌التحصیل شد و متوجه شد مسیری که آمده، اشتباه است و بعد از لیسانس، در زمینه علوم انسانی رفت و در بهترین دانشگاه دنیا درس خواند و تجربیات جهانی کسب کرد و الان که برگشته، در زمینه تحصیلی‌اش و سیاست‌گذاری عمومی تأثیرگذاری بالایی دارد. برای شرکت در کنفرانسی به فرانسه رفته بودم.

مسئله اینجاست که چرا عصاره دانش‌آموزان‌مان و آن یک‌دهم درصد برترشان که بهترین استعداد کشورند، باید به دانشگاه‌های خاص بیایند و مثلا در رشته برق ادامه تحصیل دهند. در واقع این نبود تعادل را در هیچ جای جهان نمی‌بینید؛ اینکه استعدادهای برتر یک کشور فقط بخواهند مهندسی و پزشکی بخوانند

افرادی از کشورهای مختلف اروپایی جمع شده بودند و می‌گفتند چرا دانشجوهای خوب ما مهندسی نمی‌خوانند؟ من گفتم دانشجوهای خوبتان چه می‌خوانند؟ گفتند همه می‌روند حقوق و مدیریت و رشته‌های این‌چنینی می‌خوانند. گفتم شما مشکل ندارید، کشورهای جهان سومی هستند که همه با استعدادهایشان می‌آیند مهندسی می‌خوانند و کارمند شما می‌شوند. در دانشکده‌های مهندسی آمریکا اکثر دانشجویان فنی و مهندسی چینی، هندی، عرب، ایرانی و غیره‌اند اما وقتی به دانشکده حقوق‌شان می‌رویم همه چشم‌آبی‌اند. در واقع گویی سرنخ‌های اصلی دست خودشان است. در آمریکا بهترین استعدادهایی که رئیس‌جمهور می‌شوند اغلب فارغ‌التحصیل رشته‌های علوم انسانی هستند. در کشور ما چون اکثر کسانی که باهوش‌اند مهندس شده‌اند ناگزیر برای امور سیاسی از همین‌ها باید استفاده شود و در مناصبی قرار می‌گیرند که هیچ تخصصی در آن ندارند.

آیا غربالگری دانش‌آموزان مستعد از سوی آموزش‌وپرورش و تحصیل در مدارس ویژه می‌تواند علت هجوم یکسان نخبه‌ها به رشته‌های خاص فنی و مهندسی یا تجربی باشد؟

تا جایی که می‌دانم کشورهایی که در دهه‌های گذشته نخبه‌ها را جدا می‌کردند و آموزش‌های ویژه‌ای برای آنها داشتند به این نتیجه رسیدند که این غلط است. از آن برگشتند و حاصل این غلط را هم ما عملا در دانشگاه می‌بینیم. به طور متوسط بچه‌هایی که از مدارس سمپادی می‌آیند خود را تافته جدابافته دیده و مغرور هستند و باعث می‌شود رفتار اجتماعی خوبی نداشته باشند و با دیگران نتوانند اخت شوند. آنها تک‌بعدی بار آمده‌اند و آدم‌هایی هستند که ریاضی و فیزیک قوی دارند اما مهارت‌های اجتماعی ندارند. اما مسئله این است که با این جو شدیدی که در خانواده‌های ما وجود دارد خیلی سخت دانش‌آموزی را بتوان متقاعد کرد باوجود اینکه می‌تواند یکی از رشته‌های مهندسی قبول شود این زمینه را نرود و به‌راحتی علوم سیاسی یا اقتصاد یا دیگر رشته‌های علوم انسانی را بخواند. این امکانش نزدیک محال است چون اگر دانش‌آموز هم متقاعد شود خانواده و حتی مدرسه نمی‌گذارند این اتفاق بیفتد.

دانشکده مدیریت و اقتصاد شریف هم که تأسیس شد از ابتدا لیسانس نگذاشت. هدف این بود که فرهنگ غلطی که در جامعه هست را نمی‌توانیم تغییر دهیم. درواقع وقتی دانش‌آموز وارد دانشگاه شد و فهمید مهندسی چیزی نیست این دانشکده فرصتی فراهم کرد تا دانشجوهایی که با توجه به علایق ذاتی‌شان گرایش به سمت رشته‌های علوم انسانی مانند اقتصاد و مدیریت دارند، بتوانند در این دانشکده ادامه تحصیل دهند. بسیار هم موفق عمل کرده و ثمرات آن واقعا در کشور بالاست. امروزه در سطوح مدیریتی بنگاه‌های مختلف اقتصادی کشور فارغ‌التحصیلان این دانشکده نقش مهمی ایفا می‌کنند.

غربالگری باید این‌گونه باشد که استعدادهای گوناگونی که در بچه‌ها هست کشف کنیم. غربالگری باید متوجه این مهم باشد که فرکانس‌های طبیعی دانش‌آموزان را کشف کرده و به آن سمت سوق دهیم. خروجی‌های یک کارخانه‌ای مثل پپسی‌کولا میلیون‌ها شیشه درمی‌آید که همه شبیه هم هستند اما خروجی‌های کارخانه خدا این‌گونه نیست و هرکدام‌شان یک دنیای متفاوتی دارد. متأسفانه غربالگری که می‌گوید از این استعداد به بالا بروند و فنی بخوانند و از این استعداد به پایین بروند و علوم انسانی بخوانند، جامعه را به نابودی می‌کشاند.

دغدغه بسیاری از دانش‌آموزان این است که می‌گویند به‌فرض علوم انسانی هم خواندیم ولی این همه علوم انسانی خوانده بی‌کار داریم پس معیشت ما چه می‌شود؟

افراد نخبه وقتی در یک زمینه‌ای می‌روند ستاره می‌شوند. آن کسی که از بد حادثه و برای سربازی‌نرفتن می‌رود علوم انسانی می‌خواند قطعا نمی‌تواند کار تأثیرگذاری برای جامعه انجام دهد اما کسی که مستعد بوده و در رشته مورد علاقه خودش درس خوانده است قطعا در معیشت اولیه‌اش گیر نمی‌ماند چون واقعا ستاره است. ناگفته نماند فقط علوم انسانی نیست که مظلوم واقع شده بلکه رشته‌های مهندسی هم همین‌طورند. ۴۵ درصد فارغ‌التحصیلان کشور، برق و کامپیوتر خوانده‌اند و این درحالی است که ما در رشته مهندسی بیشتر از ۱۵ نوع رشته‌های مختلف مهندسی داریم. اگر قرار بود اینها با یک مساواتی توزیع شود حدودا ۱۰ درصد به برق و کامپیوتر می‌رسید اما حاصل چه شده؟ بالاترین نرخ بی‌کاری را در رشته‌های کشور مهندسی کامپیوتر دارد. در واقع به لطف دانشگاه‌های پیام نور و آزاد در تمام قصبات کشور مهندس تربیت می‌کنیم و اکنون تعداد زیادی مهندس کامپیوتر بی‌کار داریم. مهندس کامپیوتری که از یک دانشگاه خوب فارغ‌التحصیل می‌شود برایش کار هست اما از آن‌طرف آن‌قدر بی‌رویه و نامتعادل دانش‌آموزان را تربیت کردیم که دائم افراد فکر می‌کنند اگر صرفا مدرکی در یک زمینه تحصیلی داشته باشیم سریع استخدام می‌شوند درحالی‌که این‌گونه نیست و تا آدم به یک سطح دانشی نرسیده باشد استخدام نمی‌شود. ما حتی در کشاورزی و دامپروری‌مان هم خلأ داریم و افراد باهوش و بااستعدادی که در این رشته‌ها درس خوانده باشند کم داریم. امروزه دامپروری و کشاورزی تکنولوژی است و این نیاز به افراد علمی دارد تا به این زمینه بیایند و برای اینکه دامپرور خوب یا کشاورز خوب داشته باشیم نیاز است عده‌ای از آدم‌های نخبه‌ای که به این چیزها علاقه دارند در این زمینه‌ها فعالیت کنند.

راجع به بنیادی که برای حمایت از رشته‌های علوم انسانی تأسیس کرده‌اید، توضیح دهید؟

ما چندسالی است که به هر فرد نخبه‌ای که در زمینه علوم انسانی از یک دانشگاه خوب دنیا پذیرش داشته باشد کمک می‌کنیم تا در آنجا تحصیل کند. در واقع هزینه سال اولش را پرداخت می‌کنیم برای اینکه تحصیل کند. مسئله‌ای که وجود دارد این است که برای اینکه دانشجوی برق به بهترین دانشگاه معتبر دنیا برود انواع فرصت‌ها و پیشنهادها هست تا این دانشجو را به سمت خودش بکشاند و تحصیل کند اما همین آدم اگر بخواهد اقتصاد یا مدیریت بخواند کسی نمی‌گوید نیاید ولی یک سد بزرگ مقابلش وجود دارد به نام شهریه بسیار زیادی که خواسته می‌شود. وقتی ما می‌خواهیم مهندس باشیم همه‌جوره آنها کمک می‌کنند ولی وقتی می‌خواهیم در رده یقه‌سفیدها به‌جای یقه‌آبی‌ها قرار بگیریم هیچ دستی که بخواهد کمک کند وجود ندارد. ما امسال چهار دانشجو را بورس می‌دهیم که در رشته‌های علوم انسانی تحصیل کنند. دانشجو فروردین هر سال که زمان درخواست از صندوق ماست درخواستش را مطرح می‌کند. ما سالی صد تقاضا دریافت می‌کنیم و از میان آنها سه یا چهار نفر را انتخاب می‌کنیم تا در رشته‌های علوم انسانی بتوانند ادامه تحصیل دهند.

یادداشت

مشاوره آنها و مشاوره ما

مهدی بهلولی*

یکی از ویژگی‌های مهم یک آموزش‌وپرورش کیفی، وجود یک سیستم مشاوره‌ای کیفی است. در آموزش‌وپرورش ما و هم‌اکنون در دوره متوسطه اول، مشاور و مشاوره وجود دارد اما با آنچه باید باشد تفاوت بسیار دارد. مشاور ما، بیش از هر چیز خود را مسئول هدایت تحصیلی دانش‌آموزان پایه نهم می‌داند آن هم از روی نمره‌های درسی و چندتایی فرم که در برخی از آنها، دیدگاه‌های دانش‌آموز و پدر- مادر او درباره ادامه تحصیل و رشته مورد علاقه دانش‌آموز مشخص می‌شود. هم‌اکنون و در دوره دوم متوسطه نیز چیزی به نام مشاور نداریم. تا سال گذشته، مشاوران تحصیلی ما در دبیرستان بودند که با تغییر در سال‌های آموزشی و نظام ۶- ۳- ۳، مشاوران دبیرستان به دوره نخست متوسطه برده شدند. از ویژگی‌های مهم یک سیستم مشاوره‌ای کارآمد «نظارت آموزشی هفتگی و ارتباط با دانش‌آموز و خدمات‌دهی پشتیبانی آموزشی، آشناکردن دانش‌آموز با آگاهی‌های شغلی و آشناکردن دانش‌آموز با تصمیم‌سازی‌های آموزشی پس از دبیرستان است... گروه‌های مشاوره، اغلب ۱۸ تا ۲۲دانش‌آموزه هستند... دوره‌های مشاوره، اغلب از یک تا پنج بار در هفته به مدت‌زمانی کمتر از زمان یک کلاس، حدود ۲۰ تا ۳۰ دقیقه طول می‌کشند... رابطه مشاور- دانش‌آموز، به معنای این است که دانش‌آموز یک پشتیبان در ساخت مدرسه دارد. اگر زمانی دانش‌آموز با مشکلات شخصی یا آموزشی روبه‌رو شد به جای اینکه از نظر روحی یا جسمی خود را ببازد کسی را دارد که برای کمک، بازخورد و همکاری به نزد او برود و روی کمک‌های او حساب کند». اما آنچه در مدرسه‌های ما از بحث مشاوره می‌گذرد، کمترین همانندی را دارد. یک مدرسه با ۴۰۰ تا ۵۰۰ دانش‌آموز را در نظر بگیرید. یک مشاور با دو تا چهار روز حضور هفتگی در مدرسه، بیشترین زمان و توان خود را روی تشکیل پرونده‌های دانش‌آموزان می‌گذارد. تا آنجا که این نگارنده می‌داند، از چیزی به نام گروه‌بندی و گروه‌های ۱۸ تا ۲۲نفره خبری نیست. ارتباطات منظم هفتگی وجود ندارد. اگر دانش‌آموزی، مرتکب کاری خلاف شئونات مدرسه شد یا از نظر درسی خیلی ضعیف بود یا خیلی افت کرد، امکان دارد به مشاور مدرسه معرفی شود و او- اگر زمان داشت- از یک ربع تا نیم ساعت وقت می‌گذارد و با او صحبت می‌کند. با پیچیده‌شدن روزافزون زندگی، مفهوم شغل و کار هم دستخوش دگرگونی‌های جدی شده است و حضور مشاورانی به‌روز و آگاه از جزئیات شغلی جامعه، بیش‌ازپیش احساس می‌شود. در یک سیستم مشاوره‌ای کیفی، دانش‌آموز با قرارگرفتن در گروه‌های کوچک و ارتباط پیوسته با مشاور و یک یا چند فرد بزرگ‌سال آگاه و همچنین گروه همتایان دانش‌آموزی و گفت‌وگوهای منظم و پیوسته درباره وضعیت درسی و آگاهی‌های شغلی و آگاهی‌های درسی دانشگاهی، با نگاه روشن‌تر، هم نسبت به خود و توانمندی‌هایش می‌نگرد و هم می‌تواند بهتر برای آینده خود تصمیم بگیرد. مشاور در مدرسه ما، تنها به کسی گفته می‌شود که در پایه نهم تحصیلی، از روی یک‌سری اطلاعات آماری و نظرسنجی از دانش‌آموز و پدر- مادرش، مشخص می‌کند که دانش‌آموز برای آموزش در دوره دوم دبیرستان، بهتر است به چه رشته‌ای برود. ناگفته پیداست که این چیزی جز «کاریکاتور مشاوره» نیست!

*عضو کانون صنفی معلمان تهران

نگاه

مسئله فارغ‌التحصیلی از علوم انسانی و هنر

تولید آدم‌های زیادی

شیرین کریمی
پژوهشگر اجتماعی

امروز آمار بالای بی‌کاری در رشته‌های علوم انسانی و هنر نه‌تنها در ایران که در کشورهای توسعه‌یافته نیز امری عادی تلقی می‌شود؛ براساس گزارش مرکز آمار، ایران در سال ۱۳۹۳ بیش از ۱۱۰ هزار نفر فارغ‌التحصیل دکترای بی‌کار داشته است. آمار تکان‌دهنده است، شاید تکرارش این مسئله را از حالت «بدیهی‌بودن» دور و به حالت «مسئله‌بودن» نزدیک‌تر کند. شمار زیادی از تازه‌فارغ‌التحصیلان رشته‌های علوم انسانی و هنر، علوم گسترده و دقیقی به صورت خودخوانده و در گروه‌های علمی و دوستانه در زمان دانشجویی کسب می‌کنند و نهاد دانشگاه نقش اندکی در آموزش حرفه‌ای این طیف دارد و در واقع دانشگاه به مکانی آبرومند و امن برای گردهمایی و گرفتن مدرک تقلیل یافته است. اتاق‌های بخش اداری دانشکده‌ها پر است از پرونده‌های دانشجویانی که درسشان تمام شده است اما امور مربوط به فارغ‌التحصیلی‌شان را انجام نداده‌اند، مسئولان نیز برای کاستن از حجم پرونده‌های فارغ‌نشده قوانینی وضع کرده‌اند مبنی بر اینکه اگر زودتر از ذیل سیستم دانشگاه و عنوان پرافتخار دانشجو خارج نشوید تا دو ترم باید پول بدهید و پس از آن حتما اخراج می‌شوید! پایان دوران تحصیل در دانشگاه‌های ایران امری اندوهبار برای بسیاری از دانشجویان رشته‌هایی مانند فلسفه، ادبیات، جامعه‌شناسی، تاریخ، علوم سیاسی، هنر و مانند اینهاست؛ روزی که او از دروازه طلایی دانشگاه بیرون انداخته شود، آغاز دوران سردرگمی است. لحظه‌ای که او تنها شده است و نمی‌داند باید چه کند، ذهنش سرشار از ایده‌هایی برای زندگی بهتر است و چه‌بسا دچار نوعی توهم است؛ توهم همه‌چیزدانی، توهم اینکه می‌تواند به همه بگوید به چه کسی رأی بدهند، اینکه همه جوانب امور سیاسی و اجتماعی را درک می‌کند و همه اطرافیان منتظرند او بگوید درباره آموزش بچه‌های کوچک چه کنند و با این توهم‌ها احتمال اینکه او تبدیل به آدم دردسرسازی شود زیاد است. او وضع موجود را به چالش می‌کشد و تحمل رفتارها و گفتارهای اطرافیانی که هیچ شباهتی به دانسته‌های او ندارند برایش مشکل می‌شود. این رشته‌ها به دانشجویان آموزش می‌دهند که بر خرد خودبنیاد تکیه کنند، توانایی سنجشگری را در خود تقویت کنند، وقت و پول زیادی صرف تحصیل این افراد می‌شود و بعد در اجتماعی رها می‌شوند که مردم به تقدیر و فال معتقدند. او سال‌ها در نخ کانت و مارکس بوده است و اکنون دانسته‌هایش به درد هیچ‌کس نمی‌خورد. کسی بابت اینکه او می‌داند داستایفسکی وجدان دردناک روسیه بود، به او پول نمی‌دهد، مهارت کار با دستگاه‌های مختلف را ندارد، و جهان واقعی بسیار متفاوت با، و بسیار بی‌تفاوت به، جهانی که او می‌شناسد، پیش می‌رود! طنز تلخ این است که اگر خطایی در کلام و رفتارش باشد، بازخوردهای متناقضی دریافت می‌کند: «تو که این چیزها را بهتر باید بدانی!»، «اینکه وقتت را صرف نقد فیلم و خواندن رمان‌های روس و فرانسه کردی خوب است اما برای تفریح، نه کار!» و بعد او خود را در حالتی مستأصل می‌یابد و ممکن است خود را تا حد پایمال‌کردن غرورش پایین آورد تا بتواند راهی برای برون‌رفت از وضعیت حقارت اجتماعی‌اش بیابد و بعد می‌بیند که مشغول به انجام کارهایی شده است که هیچ باوری به آنها نداشته است. زنانِ تحصیل‌کرده و مدعی -در معنای مثبتش (assertive) - در مباحث اجتماعی جدی گرفته نمی‌شوند، هنوز جامعه مردسالار زن مدعی را مناسب برای ازدواج نمی‌داند، آن هم زنی که شغل درست‌ودرمانی ندارد و درآمدی ندارد که به وضع اقتصادی خانواده تازه‌تشکیل‌شده کمکی بکند! بنابراین مبارزه ناخواسته زنان برای به‌دست‌آوردن جایگاهی متناسب با آگاهی‌شان، با همه آغاز می‌شود و پیش‌رفتن در این وضعیت یا از آنها چیزی بسیار متفاوت از آنچه هستند، می‌سازد یا در انزوای نجیب خود فرو می‌روند و از اصلاح امور مأیوس می‌شوند. زندگی و شرایط اجتماعی این افراد یادآور تیپ «آدم‌های زیادی» است. اصطلاح «آدم‌های زیادی» در دهه‌های ۴۰ و ۵۰ قرن نوزدهم در ادبیات روس رواج داشت؛ «آدم زیادی» تیپی است با قابلیت‌های زیاد که نمی‌تواند در عرصه رسمی، استعداد خود را به منصه ظهور برساند. آدم‌های زیادی نسلی فرهیخته بودند که نه قادر بودند در سیستم دولتی خدمت کنند و نه می‌توانستند با وجود آرمان‌های جامعه‌دوستانه خود پیوند نزدیکی با مردم برقرار کنند؛ میان خود و توده، شکاف معنوی و فرهنگی ژرفی می‌یافتند. این افراد یا به تدریج جذب نظام حاکم و مجری برنامه‌هایی می‌شدند که به آن باور نداشتند یا کنار می‌گرفتند و در هر دو حالت، سرخورده اما آرمان‌گرا و پرشور، صرفا نظاره‌گر امور می‌شدند. حاصل کار تردید، بی‌عملی و امتناع از رویارویی با واقعیت بود. «آدم زیادی» آدمی است که نمی‌داند دقیقا چه کند و بنابراین کاری هم نمی‌کند و استمرار این انفعال او را به جایی می‌رساند که یگانه‌باورش این شود که در اجتماعش نیز چیزی تغییر نخواهد کرد. تیپ‌هایی مشابه با «آدم‌های زیادی» امروز در ایران تولید می‌شوند. تبدیل‌شدن تدریجی به آدمی جداشده از هم‌دانشکده‌ای‌هایی که زمانی در کنار آنها در دانشگاه، در فضایی افسون‌کننده با بحث‌هایی روشنگر بودند و حالا، او تبدیل شده به موجودی رهاشده، منزوی و زیادی که گاهی بزدلانه زیرِ لب هارت و پورت می‌کند! اعتمادبه‌نفسش در برابر اجتماع تکنوکرات، مَثل پزشکان و حقوق‌دانان کم می‌شود؛ در شمار آورده نمی‌شود و ممکن است دست او را در حد یک کارگر بی‌تجربه با حداقل دستمزد اداره کار در جایی بند کنند؛ جایی که فروید و فوکو هرگز به دادش نخواهند رسید. امروز فارغ‌التحصیلی از علوم انسانی و هنر مسئله مهمی است که به سوی تبدیل‌شدن به بحران پیش می‌رود. نادیده‌گرفتنش برای جامعه مضر است و نرخ بالای جذب‌شدن در مشاغل بی‌ارتباط با رشته‌های علوم انسانی نشان‌دهنده ناشناخته‌ماندن ارزش این علوم است. فارغ‌التحصیلان علوم انسانی در شکل‌دادن و مدیریت روابط و ایجاد حس همدلی موفق‌تر عمل می‌کنند و با دید همه‌جانبه‌ای که به امور انسانی دارند نیروهای کار سازنده‌ای هستند، نیروهایی که توانایی ارائه راهبردهایی برای خروج از بن‌بست‌های اجتماعی را دارند. هنوز جامعه تکنوکرات ایران آگاهی چندانی از اینکه فارغ‌التحصیلان علوم انسانی چقدر می‌توانند به حل مشکلات سازمان و تجارت آنها کمک بکنند ندارند، آنها نمی‌دانند که دانسته‌های فارغ‌التحصیلان علوم انسانی می‌تواند تجارت و سازمان آنها را بسیار سودآورتر کند.